

تأثیر جمعیت علمای اسلام در پاکستان بر طالبان در افغانستان

وحید سینائی*

استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

علی صادق اکبری

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۳/۳۰)

چکیده

ظهور طالبان در سال ۱۹۹۴ یکی از پدیده‌های مهم در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان، آسیای جنوب غربی، خاورمیانه و جهان اسلام است. طالبان که نخست منادی وحدت و پاکسازی کشور از حاکمان محلی خودکامه، برچیدن گروه‌های خودسر و ایجاد نظم و ثبات در افغانستان بود پس از کسب پیروزی‌های اولیه، هدف خود را ایجاد نظامی مبتنی بر شریعت و سنت اعلام کرد. این گروه در مدت کوتاهی توانست بیشتر مناطق افغانستان را تصرف و در کابل امارت اسلامی ایجاد کند. طالبان پس از کسب قدرت، مجموعه‌ای از قوانین و اقدام‌های افراطی را به اجرا گذاشت. پرسش اصلی این نوشتار معطوف به شناخت مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری اندیشه و عمل طالبان در افغانستان است. در به قدرت رسیدن طالبان شرایط داخلی افغانستان مؤثر بوده است؛ اما با توجه به نبود پیشینه عمیق و قدرتمندی از اندیشه‌ها و گروه‌های بنیادگرا در این کشور، پژوهشگران بیشتر به بررسی نقش دولت‌های خارجی در شکل‌گیری طالبان و دستیابی آن به قدرت پرداخته‌اند. اما فرضیه اصلی این نوشتار آن است که جمعیت علمای اسلام در پاکستان از راه مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی خود بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری، اندیشه، مواضع و اقدام‌های طالبان در افغانستان داشته است.

کلید واژه‌ها

افغانستان، بنیادگرایی، پاکستان، جمعیت علمای اسلام، طالبان.

*E-mail: sinaee@um.ac.ir

مقدمه

در دهه آخر قرن بیستم گروهی از طلبه‌های مدرسه‌های دینی در جنوب غرب افغانستان متشکل شده و فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کردند. آنها در مدرسه‌های دینی پاکستان که با جمع آوری وجوهات شرعی زکات و دریافت کمک از خارج و داخل پاکستان اداره می‌شدند، درس خوانده بودند. طالبان که ادعای رفع بی‌عدالتی و هرج و مرج در افغانستان را داشت؛ در سال ۲۰۰۱ توانست بیش از نود درصد خاک افغانستان را تصرف و در کابل امارت اسلامی ایجاد کند. امارت اسلامی افغانستان از قندهار به وسیله ملا عمر، امیر امارت اداره می‌شد. طالبان که مدعی بود که دولت را بر اساس شریعت بنا نهاده است، قوانین سخت‌گیرانه‌ای را وضع و به اجرا گذاشت.

آنها پس از تصرف قندهار در سال ۱۹۹۴ در نخستین اقدام از مردم خواستند که مجموعه‌ای از رفتارها را انجام دهند. از جمله آنکه ریش خود را نتراشند، اجازه ندهند زنان در خیابان بدون همراهی مردان محرم خود ظاهر شوند. با این ادعا که اسلام نقاشی زندگان و پیکرتراشی را منع کرده است، عکاس‌خانه‌ها و سینماها را تعطیل کردند. آنها سینمای شهر قندهار را به مسجد و ورزشگاه قندهار را به مرکز اجرای احکام دادگاه‌های خود تبدیل کردند (مهدوی، ۱۳۸۵، ص. ۵۷). طالبان بعد از تسلط بر شهر کابل اعلام کرد که زنان افغان نمی‌توانند بدون یکی از اعضای خانواده خود از خانه بیرون بیایند. زنان و دختران از تحصیل در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها محروم شدند و در صورت خروج از خانه باید خود را با برقع می‌پوشاندند: «هرزنی که با روی برهنه، بی حجاب و یا بدون چادری از منزل بیرون شود، منزلش را نشانی کرده و برای شوهرش جزای لازم داده شود، یا زن را با نظر داشت حالت جا به جا تهدید کنند».

طالبان رادیو و تلویزیون ملی را تعطیل کردند. از نظر آنان پخش و شنیدن موسیقی حرام بود. تمام فروشگاه‌های صوتی و تصویری نیز بسته شدند. در صورت کشف و مشاهده نوارهای موسیقی یا فیلم‌های ویدئویی «در مغازه یا هتل، مالکان هتل و یا شنونده‌های این نوع وسایل موسیقی، با در نظر داشت موقعیت و مکان از یک تا بیست روز زندانی می‌شوند» (ملا عمر عیسی، ۱۳۸۱، ص. ۱۰). تنها رسانه‌ای که مردم در پاره‌ای از ساعت‌های شبانه روز به آن دسترسی داشتند، رادیو صدای شریعت بود. از این رادیو هر شب به مدت دو ساعت به زبان دری و پشتو اخبار و به‌جای موسیقی سرودهای دسته جمعی و حماسی گروه طالبان پخش می‌شد.

با گذشت زمان سخت‌گیری‌های طالبان بیشتر شد. مردانی که ریش خود را می‌تراشیدند از یک روز تا یک ماه زندانی می‌شدند (هاشمی، ۱۳۸۰، ص. ۲۳). براساس حکم ملا عمر نهادی با اختیارات گسترده تشکیل شد که وظیفه آن حراست از «دساتیر شرعی» و اجرای آنها بود. این نهاد «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» نام گرفت و وظیفه تطبیق شریعت، اقامه معروف و منع منکرات را به عهده داشت (ملا عمر عیسی، ۱۳۸۱، ص. ۹).

افغانستان جامعه‌ای سنتی و مذهبی دارد. اما در پیشینه سیاست آن جریان‌های قدرتمند بنیادگرا حضور ندارند. نبود بنیادگرایی البته به معنای بی‌اهمیتی دین و متولیان آن در افغانستان نیست. دین و علما در تاریخ معاصر افغانستان همواره تأثیرگذار بوده‌اند. در مواردی، روحانیون به بسیج عمومی مردم بر ضد تجاوز خارجی دست زده‌اند. با حمله اتحاد شوروی به افغانستان و آغاز جهاد، بر اهمیت و نقش علما در جامعه افغانستان افزوده شد. با وجود این، آنها هیچ‌گاه ادعای در اختیار گرفتن قدرت و برپایی یک نظام سیاسی را نداشتند. از این رو وجود سنت گرایی، اهمیت اسلام و علمای مذهبی در افغانستان به‌خودی خود به شکل‌گیری یک جریان بنیادگرای سیاسی و ستیزه‌جو نینجامید. البته اینها می‌توانستند زمینه مناسبی برای رشد بنیادگرایی مذهبی باشند؛ اما زمینه بنیادگرایی در جامعه سنتی افغانستان یافت نمی‌شد. این زمینه از مکتب دیوبندی در شبه قاره هند و پیروان آن در پاکستان به افغانستان وارد و تقویت شد و با کمک‌های خارجی آنچنان به نتیجه رسید که در مواردی از پیشینیان پاکستانی خود نیز تندوتر شدند. جمعیت علمای اسلام در پاکستان زمینه این اندیشه را از راه مدرسه‌های خود در میان طالبان به‌وجود آورد و با آموزش‌های مذهبی و همراهی‌های سیاسی خود آن را پرورش داد.

هدف این نوشتار تبیین روابط همبسته جمعیت علمای اسلام در پاکستان و گروه طالبان در افغانستان است. در این روابط جمعیت علما، متغیر مستقل و طالبان افغانستان متغیر وابسته هستند. برای شناخت چگونگی تأثیرگذاری جمعیت علما بر طالبان به راه‌های این تأثیرگذاری یعنی مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی رایج در آنها و برای نشان دادن زمینه‌های این تأثیرگذاری به اندیشه‌های جمعیت علما و انعکاس و همانندی آن در اندیشه و کنش‌های طالبان پرداخته شده است. سپس با توجه به اندیشه و مواضع مشترک این دو گروه، حمایت‌های متقابل آنها از یکدیگر بررسی شده‌اند.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان

در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان عوامل متعدد داخلی و خارجی تأثیر داشته‌اند. در میان عوامل مهم داخلی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. ناتوانی رهبران مجاهدین از تشکیل یک دولت فراگیر و ملی با حضور متوازن اقلیت‌های قومی در قدرت،

۲. درگیری‌های نظامی که پس از تصرف کابل از سوی مجاهدین در سال ۱۹۹۲ آغاز و تا سال ۱۹۹۶ که طالبان کابل را تصرف کردند، ادامه یافت. در این جنگ‌ها رهبران قومی انحصار طلب با استفاده از احزاب و گروه‌های جهادی و با توسل به خشونت به دنبال به دست گرفتن دوباره قدرت بودند،

۳. حمایت دولت ربانی از طالبان بود. ربانی تصور می‌کرد که با حمایت از طالبان می‌تواند گلبدین حکمتیار رقیب دیرینه پشتون و سرسخت خود را از پیش رو بردارد و سپس درباره شریک کردن طالبان در قدرت با آنان به توافق برسد (دیونز، ۱۳۷۷، ص. ۷۶-۷۳ و اندیشمند، ۱۳۸۶، ص. ۳۵۴ و سیقل، ۱۳۷۷، ص. ۳۲).

عوامل خارجی نیز در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان مؤثر بودند. کشورهای همسایه افغانستان با نفوذ در گروه‌های جهادی، آنها را به ابزار پیشبرد منافع و رقابت‌های خود تبدیل کردند. با تضعیف این گروه‌ها یکی از زمینه‌های لازم برای به قدرت رسیدن طالبان فراهم شد. در میان کشورهای خارجی پاکستان و عربستان سعودی بیش از همه در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان نقش داشتند. پاکستان که به‌ویژه پس از اشغال افغانستان به مرکز تجمع نیروهای جهادی تبدیل شده بود از گذشته منافع راهبردی - امنیتی مهمی در افغانستان داشت. پاکستانی‌ها که در سال‌های نخست تشکیل دولت مجاهدین از شکل تقسیم قدرت در کابل ناخرسند بودند، بدون هیچ ملاحظه و تردیدی به دخالت در امور دولت مجاهدین پرداختند و از مهره‌های خود برای دخالت در امور داخلی افغانستان و فروپاشی دولت مجاهدین استفاده کردند (اندیشمند، ۱۳۸۶، ص. ۳۴۴). سازمان اطلاعات ارتش پاکستان با کمک‌های مالی - تسلیحاتی به گلبدین حکمتیار، که کابل را مورد حملات بی‌امان خود قرار می‌داد، مهم‌ترین مانع ایجاد ثبات و امنیت در پایتخت افغانستان بود. تا پایان سال ۱۹۹۴ حکمتیار با بمباران‌های مکرر توانست قسمتی از شهر کابل را ویران کند و تعداد زیادی از شهروندان آن را به قتل برساند (سیقل، ۱۳۷۷، ص. ۵۴). اشتباه‌های سیاسی حکمتیار، همان‌گونه که اولویه روا گفته، سرانجام سبب طرد او از سوی پاکستان شد (مژده، ۱۳۸۲، ص. ۳۱). طالبان نیروی جایگزین او برای پاکستان بود (طنین، ۱۳۸۴، ص. ۸۹).

عربستان سعودی نیز که از زمان حمله اتحاد شوروی به افغانستان یکی از حامیان مجاهدین افغان بود با کمک‌های مالی خود برای تأسیس هزاران مدرسه دینی و کمک به افراط‌گرایی و بنیادگرایی (رشید، ۱۳۸۳، ص. ۴۷) در به قدرت رسیدن طالبان نقش داشت. عربستان پس از آنکه از حکمتیار و عبدالرسول سیاف در برانداختن دولت ربانی - مسعود ناامید شد به تمرکز کمک‌های خود به طالبان روی آورد. شش روز بعد از تسلط طالبان بر شهر کابل بی‌نظیر بوتو در مصاحبه‌ای با بی. بی. سی در چهارم اکتبر ۱۹۹۶ گفت: پشتوانه مالی طالبان را عربستان بدوش گرفت و ما آن را ایجاد کردیم (انصاری، ۱۳۸۲، ص. ۹).

تأثیر عوامل خارجی بر شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان قطعی است؛ اما فقط تمرکز و توجه به نقش دولت‌ها و سازمان‌های امنیتی و نظامی به ساده سازی واقعیت و اشتباه در شناخت واقعیت منجر می‌شود. طالبان تنها یک سازمان نظامی با مقداری سلاح نبوده است که با اراده دولت‌های غربی، به دستگیری سازمان‌های نظامی - امنیتی پاکستان و با کمک‌های مالی متحدین عرب آنها

ایجاد و موفق شده است در مدت کوتاهی بر افغانستان مسلط شود. حدود پنج سال تقریباً بی‌رقیب بر آن حکمرانی کند. سپس با رویداد ۱۱ سپتامبر و حمایت طالبان از القاعده، با حمله ایالات متحده و متحدینش از قدرت به زیر کشیده شده است.

این رویکرد تقلیل‌گرایانه در قالب ادبیاتی مکانیکی و توطئه‌انگارانه و البته با ادعای آگاهی از مسایل پشت پرده و پنهانی در برخی از مقاله‌ها و کتاب‌ها به تکرار آورده شده است. برای نمونه: «شکی وجود ندارد که طالبان و القاعده، محصول مشترک سازمان سیا و آی. اس. آی هستند... طالبان ابتدا با حمایت‌های سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان و سیا رشد کرد... طالبان در افغانستان در عرصه بازی میان دو ابر قدرت دوران جنگ سرد، شکل گرفت و سازمان سیا و آی. اس. آی در ایجاد آن نقش اساسی داشتند... اکنون این پرسش که چه کسی مسئله طالبان را به افغانستان آورد، برای رسانه‌ها و حتی مردم عادی پاسخی مشخص دارد: طالبان محصول مشترک دو سازمان سیا و آی. اس. آی است» (نجف‌زاده، ۱۳۸۳، ص. ۱۳۹-۱۳۴).

البته عوامل خارجی در سازماندهی و کمک به طالبان برای پیروزی در جنگ‌های داخلی و کسب قدرت نقش داشتند؛ اما تأثیر اساسی و بنیادی این عوامل نه در کمک‌های مالی و لجستیکی بلکه در نقش آنها در شکل دهی به بنیان‌های نظری و فکری طالبان نهفته است. در ایفای این نقش بیش از دولت‌ها، بخش‌های غیردولتی و در مواردی گروه‌هایی نقش داشتند که خود با دولت‌های پاکستان و عربستان سر ناسازگاری دارند. جمعیت علمای اسلام در پاکستان در شمار مهم‌ترین این گروه‌ها است.

جمعیت علمای اسلام در پاکستان

پیشینه تشکیل جمعیت علمای اسلام به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. در سال ۱۸۸۲ علمای اهل سنت هند در شهر مرادآباد هند گردهم آمدند. در ادامه این فعالیت‌ها عده‌ای از عالمان سرشناس هندی به رهبری شیخ محمود الحسن، معروف به شیخ ال‌هند در دسامبر ۱۹۱۹ جمعیت علمای هند را تأسیس کردند (شفیعی، ۱۳۸۵، ص. ۷۳). این جمعیت صدای رسمی مکتب دیوبند در صحنه سیاسی هند بود. نام این مکتب از مدرسه معروف دارالعلوم دیوبند در شهر سهارنپور هند گرفته شده که در پانزدهم محرم‌الحرام سال ۱۲۸۴ (۱۸۶۷) به وسیله شیخ محمد قاسم ناناتوی و کمک شیخ رشید احمد گنگوهی به‌عنوان حامی معنوی آن تأسیس شد.

مدرسه دیوبند در میان مسلمانان شبه قاره احترام زیادی دارد و بعد از دانشگاه ال‌ازهر مصر مهم‌ترین نهاد آموزشی در میان اهل سنت شبه قاره است. جنبش دیوبندی در اندیشه‌های شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷۶۲-۱۷۰۳) ریشه دارد. نهضت شاه ولی‌الله در آغاز یک نهضت فکری - فرهنگی بود که هدف اساسی خود را اصلاح افکار دینی و خرافات‌زدایی از زندگی مسلمانان هند اعلام کرد.

دهلوی با محمد بن عبدالوهاب هم‌دوره و هر دو از ابن تیمیه متأثر بودند (موثقی، ۱۳۷۴، ص. ۱۹۴). بزرگان مدرسه دارالعلوم دیوبند در باورها، ماتریدی مذهب و در فقه، حنفی مذهب هستند. بنیانگذاران این مدرسه که در باورهای بسیار سخت‌گیر و جزم‌اندیش و در عقاید کلامی، اشعری مذهب بودند، دانش‌های جدید را از مواد درسی مدرسه‌های خود حذف کردند (شریفی، ۱۳۸۸، ص. ۲۴). دیوبندی‌ها با عقاید شیعی و شیعیان دشمنی دارند. عمق دشمنی آنها با شیعیان از فتوای صادق حسین و مسعود احمد از علمای دیوبندی در نهی از روابط با شیعیان و تکفیر آنان آشکار می‌شود (پسندیده، ۱۳۷۴، ص. ۲۴۰).

مولانا عبدالباری نخستین رئیس جمعیت علمای اسلام و هدف وی ایجاد هماهنگی میان مسلمانان هند از راه تأسیس مدرسه‌های اسلامی و مذهبی و راه اندازی انجمن‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی بود (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۵). این جمعیت خواستار برخورداری از آزادی‌های مذهبی - سیاسی در کنار جامعه هند و که اکثریت جامعه هند را تشکیل می‌داند، به‌ویژه پس از استقلال هند از بریتانیا بود. اما با افزایش قدرت حزب کنگره، برخی از رهبران مسلمان هند نگران وضعیت جامعه مسلمانان پس از استقلال شدند. آنها جلسه‌های متعددی برای مقابله با گرایش‌های ملی‌گرایانه حزب کنگره در هند تشکیل دادند. در جریان این فعالیت‌ها جمعیت علمای اسلام دچار اختلاف شد. بعضی از عناصر با نفوذ آن مانند مولانا ابوالکلام آزاد تحت تأثیر هدف‌های ملی - گرایانه حزب کنگره هند قرار گرفتند و با تشکیل پاکستان مخالفت کردند. اما برخی دیگر از علما و شخصیت‌های تأثیرگذار جمعیت مانند مولانا شوکت علی و مولانا شبیر احمد عثمانی از تشکیل کشور پاکستان حمایت کردند. بعد از جدایی پاکستان از هند شاخه پاکستانی این جمعیت نیز جمعیت علمای اسلام نام گرفت (Robinson, 1988, P.6).

با استقلال پاکستان، رهبران جمعیت در گردهمایی بزرگی در مدرسه انوارالعلوم شهر ملتان تشکیلات سراسری علمای هند را منحل و جمعیت علمای اسلام را در پاکستان تأسیس کردند. در اجلاس ملتان، مولانا ابولحسنات محمد احمد قادری به‌عنوان اولین رئیس جمعیت و علامه سید احمد سعید کاظمی به‌عنوان دبیر کل (ناظم اعلی) برگزیده شدند (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۹). این جمعیت از سال ۱۹۴۸ به رهبری بنیانگذار خود، مولانا شبیر احمد عثمانی به یک حزب سیاسی - مذهبی برای دیوبندی‌های پاکستان تبدیل شد (شریفی، ۱۳۸۸، ص. ۲۴).

پس از استقلال پاکستان فعالیت جمعیت علمای اسلام وارد مرحله جدیدی شد. آنان که همواره در تلاش برای برقراری حاکمیت دین بودند، نگران از افزایش نفوذ جریان‌های سکولار در پاکستان، فعالیت‌های قرآنی و آموزشی خود را تشدید و هم‌زمان با استفاده از فضای مناسب جدید، به سازماندهی طرفداران خود پرداخته، در قالب گروه‌های متعدد مذهبی - سیاسی مسیر مشارکت در

قدرت را پیش گرفتند (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۷۵). این حزب در اوایل بیشتر در زمینه ایجاد مدرسه‌های دینی و آموزش‌های مذهبی فعالیت می‌کرد.

مولانا مفتی محمود، نخستین فردی است که در سیاسی کردن جمعیت علمای اسلام نقش مهمی داشت. او که تعلیمات مذهبی خود را در دارالعلوم دیوبند و جامعه قاسمیه مرادآباد هند به پایان رسانده بود در دهه ۱۹۳۰ وارد جمعیت علمای اسلام شد و از دهه ۱۹۵۰ در این حزب نقش اساسی ایفا کرد (شفیعی، ۱۳۸۵، ص. ۷۶). وی با بهره‌گیری از حمایت اقوام پشتون، جمعیت علمای اسلام را به‌ویژه در مناطق پشتون‌نشین سرحد بلوچستان به یک وزنه سیاسی قابل توجه تبدیل کرد. در ژوئن ۱۹۵۶ مفتی محمود نامه‌ای برای علمای سرشناس پاکستان فرستاد و از آنان برای مشارکت در گردهمایی حزب دعوت کرد. احساس مسئولیت در برابر خطرهای وارده بر دین، مهم‌ترین انگیزه این گردهم‌آیی اعلام شد. به‌دنبال این نشست، جمعیت به‌عنوان یک حزب سیاسی وارد مبارزات سیاسی شد.

جمعیت علمای اسلام از سال ۱۹۵۶ با بازسازی تشکیلات خود، شرکت در فعالیت‌های سیاسی از جمله حضور در انتخابات را در دستور کار خود قرار داد. اما در سال ۱۹۵۸ و به‌دنبال کودتا و برقراری حکومت نظامی اسکندر میرزا و ژنرال ایوب خان، احزاب سیاسی و مذهبی غیرقانونی اعلام شدند. چهار سال بعد با آزادی فعالیت احزاب و برگزاری انتخابات مفتی محمود و مولانا غلام غوث هزاروی دو تن از رهبران جمعیت به پارلمان راه یافتند. جمعیت علمای اسلام در سال ۱۹۶۲ دچار انشعاب شد و عده‌ای به رهبری مولانا غلام غوث هزاروی از آن جدا شدند. اما این انشعاب تأثیر زیادی بر فعالیت‌های جمعیت نداشت. مولانا مفتی محمود توانست با تغییراتی در جمعیت، این سازمان را به‌شکل یک حزب سیاسی عامه پسند درآورد (رشید، ۱۳۷۹، ص. ۱۴۶).

در انتخابات سال ۱۹۷۰ جمعیت علما توانست هفت کرسی پارلمان را در اختیار گیرد. در سال ۱۹۷۷ احزاب مهم اسلامی و ملی، از چپ و راست اتحاد بزرگی را به‌نام «نهضت نظام مصطفی» علیه حزب مردم تشکیل دادند. ریاست این ائتلاف بر عهده مفتی محمود، رهبر جمعیت علمای اسلام بود. حزب مردم و ذوالفقار علی بوتو، که در آن زمان قدرت را در دست داشت، متهم به پیروی از سوسیالیسم شدند. اما این ائتلاف نتوانست بر حزب مردم غلبه کند. در پی این شکست، مبارزه اسلام‌گرایان با حزب مردم شتاب بیشتری گرفت. آنها، با ادعای تقلب در انتخابات و تضعیف دولت ذوالفقار علی بوتو، زمینه کودتای نظامی ضیاءالحق را فراهم کردند (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۷). در دوران حکومت ضیاءالحق (۸۸-۱۹۷۷) اسلام‌گرایی در پاکستان رشد چشم‌گیری کرد. ضیاءالحق نخستین رهبر نظامی بود که از گروه‌های اسلامی تعریف و از آنان حمایت کرد. او در سال ۱۹۸۱ اسلحه و منابع مالی زیادی را برای مجاهدین افغان و جنگ با اتحاد شوروی فراهم کرد. در این دوره جمعیت علمای اسلام رابطه‌ای دو سویه با ارتش پاکستان داشت. از سویی با

حمایت خود از جهاد افغانستان کمک‌های زیادی از ارتش دریافت و از سوی دیگر با استخدام نیروهای تازه برای جهاد افغانستان، از راه شبکه مدرسه‌های خود، به هدف‌های ارتش کمک می‌کرد. این روابط سبب بروز اختلاف‌هایی در میان اعضای حزب شد. در نتیجه، جمعیت علما از میانه دهه ۱۹۸۰ به دو گروه اکثریت به رهبری فضل‌الرحمن و اقلیت به رهبری سمیع‌الحق که روابط نزدیک‌تری با ضیال‌الحق داشت، تقسیم شد. با این وجود آنها به روابط گسترده خود با پشتون‌های افغانستان و طالبان ادامه دادند.

پس از مولانا مفتی محمود، پسرش مولانا فضل‌الرحمن رئیس جمعیت علمای اسلام شد. او برای تبدیل این حزب به یک تشکل مطرح در پاکستان تلاش‌های زیادی انجام داد (رشید، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۱). وی در سال ۱۹۹۳ به عضویت ائتلافی درآمد که برنده انتخابات شد. بی‌نظیر بوتو چهره مطرح این ائتلاف قدرت را در دست داشت. فضل‌الرحمن با استفاده از این موقعیت توانست به ریاست کمیته سیاست خارجی مجلس برسد. دسترسی جمعیت علمای اسلام به قدرت، موجب برقراری پیوندهای نزدیکی با ارتش، سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و وزارت کشور با مسئولیت ژنرال نصرالله بابر شد. جمعیت علمای اسلام توانست نگرش‌های دولت مرکزی به درانی‌ها (بزرگترین قبیله پشتون‌ها در استان قندهار و ارزگان) و طالبان را زیر نفوذ خود قرار دهد. هم‌زمان بوتو نیز در مبارزه با جماعت اسلامی و مسلم‌لیگ که از مخالفین او بودند، یک متحد اسلامی پیدا کرده بود (رشید، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۴).

در سال ۲۰۰۲ در زمان ریاست جمهوری پرویز مشرف هردو شاخه جمعیت با هدف شرکت در انتخابات پارلمانی پاکستان عضو مجلس متحده امل، ائتلافی متشکل از احزاب اسلام‌گرا شدند. این ائتلاف در انتخابات سال ۲۰۰۲ توانست از ۳۴۲ کرسی شورای ملی، ۵۲ کرسی را به‌دست آورد (Wilson, 2011, P.393). در انتخابات سال ۲۰۰۷ نیز جمعیت علمای اسلام یکی از اعضای مهم مجلس متحده امل بود. این ائتلاف که برای بدست آوردن قدرت و سهم بیشتر از شورای ملی پاکستان تشکیل شده بود با ریاست اکرم خان درانی توانست در ایالت سرحدی شمال غربی قدرت را به‌دست بگیرد و قوانین مذهبی را به اجرا در آورد (Ashutosh, 2003, P.199). در نخستین اقدام پس از به‌دست گرفتن قدرت، اطلاعیه‌ای صادر و در آن دریافت سود از بانک‌ها، حرام اعلام شد. در این اطلاعیه آمده بود که روز تعطیلی آخر هفته باید از یکشنبه به جمعه بازگردانده شود. در راستای پیاده کردن قوانین مذهبی، حکومت محلی، شورایی به‌نام «شورای ایدئولوژی اسلامی» ایجاد کرد که مجازات اعدام و سنگسار را اجرا می‌کرد. در کنار این شورا، شورای چهارده نفری نفاذ شریعت ایجاد شد که وظیفه آن انجام دستورات و فیصله‌های شورای ایدئولوژی اسلامی بود (Ashutosh, 2003, P.200).

جمعیت علمای اسلام در طول حیات سیاسی خود در پاکستان منشأ آثار مهمی بوده است؛ اما به دلایل متعددی نتوانسته است نقشی همانند احزاب مردم، مسلم لیگ و رقیب دیرینه‌اش جماعت اسلامی ایفا کند. مهم‌ترین دلیل، ساختار جمعیت علمای اسلام است که موجب ناتوانی در شناخت شرایط سیاسی، افزایش نیافتن شمار پیروان آن و همچنین حاکم شدن روحیه دشمنی و بدور از خردگرایی در درون آن شده است (شفیعی، ۱۳۸۶، ص. ۵). در این ساختار، باورها و افکار متفاوت در فرایند تصمیم‌گیری کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به دلیل حاکمیت فضای بسته ایدئولوژیک، تساهل و انعطاف اندکی در آن مشاهده می‌شود. به همین دلیل بین اعضای جدید و قدیم حزب ارتباط مستحکمی در سطوح مختلف برقرار نیست (I.C.G, 2002, P.11). تندروری‌های این گروه در اجرای قوانین اسلامی و تمرکز بر منازعات مذهبی - فرقه‌ای سبب شده است تا مخالفین بیشتری در برابر آن سر بلند کنند. سخت‌گیری‌های جمعیت بسیار گسترده است و شامل تمامی نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌شود. در منشور جمعیت ضمن مخالفت با آموزش زبان انگلیسی و نظام آموزشی مختلط، درباره اصلاحات محتوایی متن‌های آموزشی آمده است: «در متن‌های آموزشی از ابتدا تا آخر، آموزش قرآن کریم با معنا و تفسیر، سنت رسول (ص)، تاریخ صحابه و اسلاف، مسائل اساسی و ضروری شرعی اضافه خواهد شد. در برنامه آموزشی اجازه ورود هیچ نوع کلامی بر خلاف باورهای اسلامی، باور ختم نبوت و مسلک اهل سنت داده نخواهد شد» (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۶۷).

جمعیت علمای اسلام در شمار بنیادگراترین احزاب اسلامی است. منابع فکری آن را قرآن، سنت، سیره خلفا و علمای گذشته به‌ویژه امام ابوحنیفه تشکیل می‌دهد. تعریف جمعیت از اسلام و مسلمان بودن با دیگر احزاب اسلامی به‌ویژه جماعت اسلامی متفاوت است (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۸). دیدگاه‌های سیاسی و اعتقادی جمعیت علمای اسلام در قالب منشور جمعیت بیان شده است. در قسمتی از این منشور آمده است: مسلمان کسی است که به قرآن و سنت ایمان داشته باشد و آن را در پرتو تشریح صحابه کرام حجت بداند و بعد از اسلام معتقد به هیچ نبوت و شریعتی نباشد. اداره جامعه اسلامی باید بر اساس شریعت و رئیس جمهور و نخست‌وزیر باید سنی باشند. قوانین اسلامی که بر مبنای قرآن و سنت جزء قوانین مملکتی هستند به هیچ شکل تغییرپذیر نیستند و هرگونه تغییر و تبدیل این قوانین ممنوع است. نظام سیاسی بر معیار حکومت خلفای راشدین و صحابه پیامبر تعیین خواهد شد.

جمعیت علمای اسلام معتقد است علت قیام برای تشکیل پاکستان رهایی مسلمانان از حکومت بریتانیا و ظلم غیر مسلمانان و نیز ایجاد قوانینی بر مبنای برادری و مساوات اسلامی بوده است. از این رو ضروری است که نظام پاکستان یک حکومت خالص بر مبنای شریعت اسلام باشد و زمامدار پاکستان باید مسلمانی معتقد باشد که شایستگی تبدیل پاکستان را به یک کشور نمونه اسلامی

داشته باشد. «مسلمان کامل، کسی است که به قرآن و حدیث ایمان داشته باشد، صحابه را به عنوان حجت و معیار دین قبول داشته باشد و بعد از سرور کائنات، حضرت محمد(ص) قائل به پیامبری دیگری نباشد» (منشور جمعیت علمای اسلام، ۱۹۹۵، ص. ۱۴).

تأثیر مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی جمعیت علما بر طالبان

بیشتر اعضای بلند پایه طالبان از طلاب مدرسه‌های جمعیت علمای اسلام در پاکستان بوده‌اند. مدارس دینی از عناصر اصلی و بیشتر غیررسمی در ساختار آموزشی پاکستان هستند. در حال حاضر حدود سی هزار مدرسه مذهبی در پاکستان به ثبت رسیده است که حدود دوازده هزار تا از آنها گرایش‌های افراط‌گرایانه دارند (جمالی، ۱۳۹۰، ص. ۸۸). حمایت‌های مالی بین‌المللی از این مدرسه‌ها امکان تحصیل شبانه‌روزی و رایگان در آنها را فراهم کرده و موجب استقبال بیشتر از این مدرسه‌ها شده است. در دوران جهاد در افغانستان دروس جهادی و آموزش‌های نظامی و سلاح، بخشی از درس‌های این مدرسه‌ها را تشکیل می‌داد. آموزش و برنامه‌داری این مدرسه‌ها که موجب گسترش گرایش‌های متعصبانه و دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه در قبال جهان، فرقه‌ها و مذاهب دیگر می‌شود حاصل پیوند اسلحه و اندیشه است (جمالی، ۱۳۹۰، ص. ۷۵).

در جریان جهاد مردم افغانستان علیه ارتش اتحاد شوروی بیش از سه میلیون نفر به کشور پاکستان مهاجرت کردند. در دهه ۱۹۸۰ به دلیل حمایت از نهضت مقاومت افغانستان، پاکستان به مرکز تدارکات و سازماندهی نیروی‌های ضد کمونیسم تبدیل شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۲۳۶). مهاجرین افغان بیشتر در اردوگاه‌هایی که از طرف دولت پاکستان و سازمان ملل با حمایت وسیع مالی کشورهای غربی و عربی تأسیس شده بود، اسکان یافتند. در این شرایط احزاب تندروی پاکستانی مانند جمعیت علمای اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث تحت تأثیر انگیزه‌های دینی و اشتراک‌های نژادی (پشتون‌گرایی) به کمک مهاجرین شتافته، مدرسه‌ها و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آنها تأسیس یا آنها را به مدرسه‌های وابسته به خود جذب کردند. در این میان ده‌ها مدرسه نیز که به وسیله جمعیت علمای اسلام بنیان‌گذار شده بودند، جوانان افغان را به خود جذب کردند (رشید، ۱۳۷۷، ص. ۴۷). این مدرسه‌ها نه تنها شهریه نمی‌گرفتند بلکه در مواردی به دانش‌آموزان کمک هزینه نیز می‌پرداختند (Roy, 2002, P.24). کودکان و نوجوانان مهاجرین در اردوگاه‌ها و شهرهای پاکستان جذب این مدرسه‌ها و در آنها مشغول فراگیری علوم دینی شدند (حسن زاده، ۱۳۸۹، ص. ۸۱). آنچه به جذب بیشتر افغان‌ها به این مدرسه‌ها کمک کرد خاطره ناخوشایندی بود که مدرسه‌ها و دانشگاه‌های دولتی افغانستان در میان شهروندان این کشور از خود به یادگار گذاشته بودند. وجود گرایش‌های غربی و سپس سوسیالیستی، به ویژه پس از تسلط گروه‌های چپ بر افغانستان، مدرسه‌های دولتی را به نماد اندیشه‌های غیردینی در جامعه سنتی افغانستان

تبدیل کرده بود. از این رو در میان برخی از خانواده‌های مهاجرین این تصور وجود داشت که تعلیمات عصری موجب گمراهی جوانان و دوری آنان از دین می‌شود (مژده، ۱۳۸۲، ص. ۳۱). در سال ۱۹۷۹ و در پی تلاش رهبران جمعیت علمای اسلام دو حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی ائتلاف کوتاه مدتی به نام حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به وجود آوردند که رهبری آن را مولوی محمد نبی بر عهده داشت. با تشکیل این گروه انتظار می‌رفت که جمعیت علمای اسلام رابطه نزدیک‌تری با جهاد افغانستان برقرار کند. زیرا مولوی محمد نبی در مدرسه‌های جمعیت علمای اسلام درس خوانده بود. با شکست ائتلاف ربانی و حکمتیار، مولوی محمد نبی «حرکت انقلاب اسلامی» را به‌عنوان یک حزب سیاسی حفظ کرد. گفته می‌شود که این اقدام به تشویق رهبران جمعیت علمای اسلام صورت گرفت تا این حزب به‌عنوان شاخه‌ای از جمعیت علما در افغانستان فعالیت کند و علمایی که از مدرسه‌های جمعیت فارغ‌التحصیل می‌شوند، حزب سیاسی داشته باشند (مژده، ۱۳۸۲، ص. ۳۲).

ملا محمد عمر رهبر طالبان، در دوران جهاد مدتی زیر فرمان ملا نیک محمد یکی از فرماندهان حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و سپس یکی از فرماندهان آن بود. او از شاگردان مولوی محمد نبی، رهبر حرکت انقلاب اسلامی و درس‌های دینی را نیز نزد او در مدرسه سنگسار ولسوالی میوند ولایت فندهار فرا گرفته بود. در همین مدرسه بود که او از حزب جمعیت اسلامی جدا شد و به حزب حرکت انقلاب اسلامی پیوست. حرکت اسلامی تنها حزبی بود که در دوران جهاد در دهه ۱۹۸۰ رابطه نزدیکی با جمعیت علمای اسلام در پاکستان داشت. این رابطه سبب هماهنگی این دو گروه پس از جهاد افغانستان شد (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۲).

ملا عبدالجلیل، مولوی احسان‌الله احسان و ملا امیر خان متقی سه تن دیگر از اعضای حرکت اسلامی مولوی محمد نبی که در رده‌های بالای گروه طالبان فعالیت کرده‌اند، هستند. ملا عبدالجلیل مدت زیادی مسئول مالی و تدارکات طالبان و مدتی نیز معین وزارت خارجه بود. مولوی احسان‌الله احسان، مدتی به‌عنوان رئیس بانک مرکزی کار کرد. ملا امیر خان متقی برای مدتی وزیر فرهنگ طالبان بود. وی در پاره‌ای از موارد که مولوی عبدالکبیر در کابل حضور نداشت سرپرست شورای عالی کابل بود و برای مدتی سمت سخنگوی دولت طالبان را به عهده داشت (اندیشمند، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۵).

خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان، پایان جهاد و بازگشت جنگجویان به پاکستان سبب سازماندهی و فعالیت دوباره مدرسه‌های مذهبی در قالب گروه‌های سیاسی، مذهبی مانند حرکت المجاهدین، حرکت جهاد اسلامی، جیش محمد و لشکر طیبه شد که با رویکرد ضد غربی و ضد هندی خود به حمایت از طالبان پرداختند (I. C. G, 2002, P.24). برخی از این مدرسه‌ها همچنان توسط جمعیت علمای اسلام اداره می‌شدند و بعضی نیز در اختیار گروه‌های اسلامی افغانی مانند

حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی یونس خالص بودند. در آغاز دهه ۱۹۹۰ با شروع جنگ-های داخلی در افغانستان، از مدرسه‌های مذهبی برای آموزش و سازماندهی جنگجویان طالبان استفاده شد. وجود این مدرسه‌ها نقش اساسی در راه‌اندازی طالبان در سال ۱۹۹۴ داشت (رشید، ۱۳۷۹، ص. ۵۲).

سران طالبان بیشتر کسانی بودند که در دوران جهاد از راه حزب حرکت انقلاب اسلامی افغانستان با سران جمعیت علما ارتباط داشتند و یا اینکه از این مدرسه‌ها فارغ‌التحصیل شده و در رده‌های بالای تشکیلات طالبان قرار گرفتند. یکی از افراد سرشناس طالبان ملا احمدالله معروف به مولوی نانی است. وی در دارالعلوم حقانیه در اکوره ختک تحصیلات خود را به پایان رساند. او از افراد مورد اعتماد ملا محمد عمر و سال‌های جهاد را در ارزگان سپری کرده است. ملا احمدالله در اواخر حکومت طالبان از جانب ملا محمد عمر استاندار هرات شد. ملا سید محمد حقانی که سمت وزیر فرهنگ در کابینه طالبان را داشت متولد قندهار و فارغ‌التحصیل مدرسه حقانیه است. وی زمانی که به‌عنوان وزیر فرهنگ تعیین شد، فقط ۲۸ سال سن داشت (مهدوی، ۱۳۸۵، ص. ۶۲).

ملا محمد حسن رحمانی یکی دیگر از شخصیت محوری و کلیدی طالبان در قندهار بود که ملا عمر بیش از هر کسی به او اعتماد داشت. او از ابتدای تسلط طالبان بر قندهار تا زمان سقوط طالبان فرماندار قندهار بود. او در مدرسه دینی افغان‌ها در ایالت بلوچستان درس خوانده است و برای ادامه تحصیل در مراتب بالاتر به کراچی سفر کرد (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۵). مولوی حبیب‌الله فوزی سفیر پیشین طالبان در عربستان می‌گوید: ما با جمعیت علمای اسلام پاکستان روابط دوستانه داشتیم. افراد ما کسانی بودند که در مدرسه‌های جمعیت درس خوانده بودند. ما به مدرسین خود احترام خاصی می‌گذاشتیم. بدون شک به این دلیل که رهبران ما با رهبران جمعیت علمای اسلام در یک مدرسه درس خوانده بودند، از نظر فکری کاملاً هماهنگ بودیم (فوزی، ۱۳۹۰).

دارالعلوم حقانی مولانا سمیع‌الحق، رهبر جمعیت علمای اسلام شاخه سمیع‌الحق یکی از این مدرسه‌ها با فعالیت‌های گسترده بین‌المللی است. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ بیش از پنج هزار نفر از افغانستان، ازبکستان، ترکمنستان، چین و منطقه سین کیانگ، یمن، سومالی و بنگلادش از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند (جمالی، ۱۳۹۰، ص. ۹۴). در فوریه ۱۹۹۹ دارالعلوم حقانیه برای چهار صد سهمیه داوطلبان تازه وارد بیش از پانزده هزار درخواست دریافت کرد. مدرسه‌های حقانیه از مراکز سربازگیری طالبان به‌شمار می‌روند. بیش از هشت وزیر کابینه طالبان از مدرسه‌های حقانیه فارغ‌التحصیل شده‌اند. بر اساس اظهارات سمیع‌الحق هر سال بیش از چهارصد طلبه از افغانستان در این مدرسه درس می‌خوانند. بیشتر آنها در بازگشت به افغانستان به‌عنوان فرمانده در عملیات نظامی شرکت کرده‌اند. بعد از شکست طالبان در جنگ اول مزار شریف و درخواست کمک ملا عمر، سمیع‌الحق مدرسه‌های حقانیه را تعطیل و شاگردان آنها را به افغانستان فرستاد. بعد از تصرف شهر

مزار شریف در سال ۱۹۹۸ سمیع‌الحق، دیداری را میان دوازده مدرسه دینی در ایالت سوبه سرحد و سران طالبان ترتیب داد. بعد از این دیدار درهای مدرسه‌های دینی بسته و حدود ۸۰۰ طلبه به افغانستان فرستاده شدند (Kamran, 2010, P.36).

مدرسه دیگری که در سازماندهی و حمایت طالبان نقش مؤثری داشته، جمعیت‌العلوم‌الاسلامیه است. این مدرسه در شهرک بنوری در حومه شهر کراچی واقع است. در مدرسه‌های جامعه‌العلوم‌الاسلامیه صدها طالب درس خوانده یا مشغول تحصیل هستند. چند تن از وزرای طالبان از مدارس جامعه‌العلوم‌الاسلامیه فارغ‌التحصیل شده‌اند. مفتی جمیل یکی از مدرسین این مدرسه گفته است: پولی که ما دریافت می‌کنیم وجوهات شرعی و کمک‌های مردم است. از این رو ما از طالبان مدارس شهریه دریافت نمی‌کنیم. ما افتخار می‌کنیم که آنها (طالبان) توانستند تا قوانین شرعی را در افغانستان تطبیق کنند. در سال ۱۹۹۷ بیش از شش صد طالب از مدرسه‌های جامعه‌الاسلامیه به افغانستان رفتند و علیه نیروهای مخالف جنگیدند. سه ماه بعد از فرستادن طالبان، خبر مرگ سه تن از استادهای مدرسه‌های جامعه‌الاسلامیه به کراچی رسید. بعد از دریافت این خبر تظاهرات بزرگی در شهر کراچی برگزار و تعدادی زیادی از مغازه‌ها و اداره‌های دولتی به آتش کشیده شدند (Tariq, 2010, P.9).

تأثیر جمعیت علما بر اندیشه و مواضع طالبان

از نظر جمعیت علمای اسلام دستورات و قوانین در چارچوب حاکمیت مطلق خداوند یکتا محدود و اختیارات مردم مسلمان پاکستان نیز در این محدوده است (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۹۳). طالبان نیز دیدگاه مشابهی دارد. سید محمد داود سدوزی از رهبران فکری طالبان می‌گوید: حکومت اسلامی بدین معنی است که تمام اوامر در هر موردی مطلق از آن خدا است. چنانکه خدا می‌گوید: ان الحکم الا لله. خدا مصدر اساسی حکومت است و هیچ‌کس حق تشریح ندارد. درست عکس نظام مردم‌سالاری که حاکمیت در دست مردم است و آنها به اراده خودشان افراد را انتخاب می‌کند. این افراد نماینده مردم هستند و حکومت را تشکیل می‌دهند (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۳۲).

از نظر جمعیت علمای اسلام، قرآن و سنت قانون برتر است و تمام قوانین زندگی بر اساس آن باید تدوین شود. قوانین رایج مملکتی باید در راستای دین اسلام و تکمیل‌کننده دستوره‌های خاتم پیامبران حضرت محمد (ص) باشد. جزئیات روش زندگی و مملکت‌داری خلفای راشدین و صحابه که نمونه یک نظام اسلامی است، باید معیار و الگوی مردم و جامعه قرار گیرد (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۹۸). طالبان نیز اعلام کرد که هیچ ضرورتی برای ایجاد قانون اساسی احساس نمی‌کند. قرآن و سنت، قانون اساسی دولت اسلامی هستند و دولت به قانون اساسی دیگری که انسان‌های عادی آن را تصویب کنند، نیاز ندارد. زیرا تنها خدا و پیامبر از اشتباه مصون هستند. ملا محمد

حسن می‌گوید: هر دولتی در جهان قانون اساسی ویژه خود را دارد که رفتار فردی و اجتماعی مردم بر اساس آن تنظیم می‌شود. ما اسلام را قانون اساسی خود برگزیده‌ایم، چون پیام ما برای اسلام بوده است. بنابراین هیچ‌گونه اقدامی برای ایجاد قانون اساسی جدید صورت نمی‌گیرد (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۴۰).

جمعیت علمای اسلام فرقه‌هایی را غیراسلامی می‌داند که به اصول بنیادی اسلام مانند ختم نبوت حضرت محمد(ص) اعتقاد نداشته باشند یا کارهای خلاف شرعی انجام دهند. انحراف از دین اسلام و انجام این کارها شرعاً واجب‌التعزیر باشد. هر نوع انتقاد یا ابراز عقیده بر خلاف قوانین اسلامی ممنوع است و هیچ کس اجازه ندارد به شکل لفظی یا کتبی علیه این قوانین تبلیغ کنند. فرمان قرآن کریم خطاب به انسان‌ها که «ای کسانی که در زمین ساکن هستید نماز را به پا دارید و زکات بدهید و امر به معروف و نهی از منکر کنید»، باید الگوی نظام قضایی پاکستان باشد. مردم مسلمان باید به نماز جماعت پایبند باشند و هرکس بدون عذر شرعی نماز جماعت را ترک کند باید به مجازات شرعی برسد (شفیعی، ۱۳۸۵، ص. ۸۱). دیدگاه طالبان در مورد نماز جماعت کاملاً شبیه به جمعیت علمای اسلام است. پلیس مذهبی امر به معروف و نهی از منکر طالبان که مجری شریعت بود به جبر مردم را برای خواندن نماز جماعت در مساجد جمع می‌کرد. مغازه داران و کاسب‌ها باید در هر شرایطی مغازه‌شان را بسته و در نماز جماعت شرکت کنند. دیدگاه جمعیت علمای اسلام در مورد نماز جماعت و مجازات پیش‌بینی شده برای ترک کننده نماز جماعت به صورت عملی در افغانستان به وسیله طالبان اجرا شد (رشید، ۱۳۷۷، ص. ۳۱۳).

همان‌گونه که امر به معروف و نهی از منکر در مرام‌نامه جمعیت علمای اسلام اهمیت زیادی دارد، در دولت طالبان نیز یکی از ارکان مهم بود. در فرمان‌های ملا عمر آمده است: وزارت امر به معروف و نهی از منکر اداره مرکزی امارتی است که بنابر شریعت محمدی و فقه حنفی در کشور وظیفه دعوت به معروف و منع کردن از منکرات را بر عهده دارد (ملا عمر عیسی، ۱۳۸۲، ص. ۲۱). با مطالعه قسمت دوم وظایف و صلاحیت‌های اداره امر به معروف و نهی از منکر مشاهده می‌شود که هرآنچه جمعیت علمای اسلام پاکستان بر اجرای آن تأکید داشته در دستور کار این اداره قرار گرفته است. تفسیر جمعیت‌العلماء از اسلام وقتی با حال و هوای پشتون‌والی آمیخته شد به تفسیری به شدت افراطی و بدوی مبدل شد. جمعیت علمای اسلام هرگونه نقش سیاسی زنان را منع می‌کرد؛ اما طالبان آموزش و کار را نیز برای آنان ممنوع کردند.

دشمنی و موضع‌گیری‌های طالبان در قبال شیعیان نیز متأثر از اندیشه‌های رهبران جمعیت علمای اسلام اما سخت‌تر است. جمعیت علمای ایران و شیعیان را به صورت لفظی مورد حمله قرار می‌دهد؛ اما طالبان، عبدالعلی مزاری رهبر شیعیان افغانستان را، درحالی که تسلیم آنها شده بود، به قتل رساندند. طالبان در اوت ۱۹۹۸ زمانی که برای دومین بار بر شهر مزار شریف مسلط شدند، هشت

تن از دیپلمات‌های ایرانی مقیم مزار شریف را به شهادت رساندند. به موازات این کشتار، آنها بیش از هزار نفر را که بیشتر از قوم هزاره و شیعه بودند، کشتند. در زمستان ۱۹۹۹ ولسوالی یکاولنگ، ولایت بامیان از طالبان پس گرفته شد. یک ماه بعد لشکر بزرگی که از کابل تجهیز شده بود، دوباره یکاولنگ را تسخیر و صدها نفر را قتل عام کردند.

افکار بنیادگرایانه مکتب دیوبندی با آموزش‌های مدرسه‌های جمعیت‌العلماء و ارتباط‌های این حزب و گروه‌های مشابه و منشعب از آن، در دوران طالبان در افغانستان تا آنجا پیش رفت که حامیان طالبان اکنون به پیروان آن تبدیل شده بودند. درحالی که مرام‌نامه جمعیت علمای اسلام برای ایجاد جامعه اسلامی در پاکستان تاکنون در این کشور اجرا نشده است؛ رهبران بنیادگرای پاکستانی با به قدرت رسیدن طالبان شاهد اجرای مواضع خود در افغانستان بودند. از این رو اعظم طارق رهبر سپاه صحابه می‌گوید: عملکرد طالبان برای ما چراغ راهنما است. وی حکومت طالبان را حکومت آرمانی اسلامی در جهان اسلام نامیده است. سمیع‌الحق نیز درباره الگوپذیری از طالبان گفته است: باید ریشه کفر و فساد را در پاکستان بخشکانیم. افغانستان الگوی اصلی ما است، جایی که طالبان نظم را در آن حاکم کردند (عارفی، ۱۳۸۰، ص. ۲۷۰-۲۶۹).

حمایت‌های متقابل جمعیت‌العلماء و طالبان

جمعیت علمای اسلام از آغاز فعالیت طالبان از آنها حمایت و اعلام کرد اعضای طالبان که در مدرسه‌های این حزب درس خوانده‌اند، خواستار اجرای شریعت اسلامی در افغانستان هستند. مولانا سمیع‌الحق رئیس جمعیت علمای اسلام شاخه سمیع‌الحق می‌گوید: ملا عمر را از نزدیک نمی‌شناختم، اما همکاران و دوستان ملا عمر شاگردان دارالعلوم حقانیه بودند. آنها چندین بار با من مشورت و در مورد تأسیس گروه جدید سیاسی تبادل نظر کردند. من بارها به آنها گفتم که نباید حزب جدیدی ایجاد کنند. تصورم این بود که آی.اس.آی تلاش خواهد کرد تا بین گروه‌های تشکیل یافته، تفرقه بیندازد تا با هم متحد نشوند. به آنها گفتم که گروه طالبان را ایجاد کنند. با ظهور طالبان به آی.اس.آی در سال ۱۹۹۵ گفتم که بگذارید طالبان افغانستان را در کنترل خود در بیاورد. بعد از این، اولین بار با ملا عمر در سال ۱۹۹۶ در قندهار ملاقات کردم. افتخار می‌کنم که او به‌عنوان امیرالمؤمنین انتخاب شده و مورد اعتماد همه اعضای طالبان است (حقانی، ۱۳۷۷، ص. ۵۶). سمیع‌الحق می‌گوید: به آی.اس.آی گفتم این گروه که سران آن شاگردان مدرسه‌های ما هستند، می‌توانند در راستای حفظ منافع ما در افغانستان مؤثر باشند (مژده، ۱۳۸۲، ص. ۸۹).

مولانا فضل‌الرحمن نیز برای ابراز حمایت و همسویی با طالبان در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۹ در رأس گروه بزرگی به قندهار رفت و با ملا محمد عمر رهبر طالبان دیدار کرد. او حمایت همه جانبه خویش را از طالبان اعلام داشت و به ملا محمد عمر اطمینان داد که افراد جمعیت، علمای کرام،

طالبان، مجاهدین و نوجوانان همواره برای بقا، استحکام و مبارزه در راه حکومت اسلامی افغانستان، همان‌گونه که در گذشته یاری کرده‌اند در آینده بیشتر کمک خواهند کرد. اگر آمریکا و حامیان آن برای حمله به افغانستان تلاش کنند در آن صورت افراد ما و صدها هزار روحانی، طلبه و نوجوان پاکستان و میلیون‌ها مسلمان دیگر دوشادوش شما بر ضد آمریکا در هر نقطه‌ای وارد جنگ خواهند شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۵).

رهبران جمعیت‌العلماء افزون بر تشویق آی.اس.آی به کمک به طالبان، در سطح بین‌المللی نیز برای این گروه حامیانی دست و پا کردند. هنگامی که مولانا فضل‌الرحمن به ریاست کمیته خارجی مجلس ملی پاکستان منصوب شد از این موقعیت برای کسب حمایت‌های واشنگتن و کشورهای اروپایی از طالبان بهره جست. او به هنگام بازدید از عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس تلاش کرد تا از آنها برای طالبان کمک مالی و نظامی بگیرد. تلاش‌هایی که پس از دیدار محرمانه شاهزاده ترکی‌الفیصل سعود رئیس سازمان امنیت عربستان از پاکستان در ژانویه ۱۹۹۶ به نتیجه رسید و عربستان به مهم‌ترین حامی مالی طالبان تبدیل شد (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۰). فضل‌الرحمن در ماه‌های ژانویه و فوریه ۱۹۹۵ تورهای شکار باز در قندهار را برای شاهزاده‌های عرب کشورهای حوزه خلیج فارس تدارک دید و به این ترتیب نخستین تماس‌های مستقیم طالبان و حکام عرب را برقرار کرد. شاهزادگان و شکارچیان عرب با هواپیماهای باری بزرگ به قندهار پرواز و پس از اتمام تورهای شکار ده‌ها جیب مجلل را برای میزبانان خود بر جای گذاشتند. جمعیت علمای اسلام پس از سقوط دولت بوتو در نوامبر ۱۹۹۶ نیز به‌عنوان صریح‌ترین طرفدار طالبان باقی ماند و نخست وزیر نواز شریف را برای به‌رسمیت شناختن طالبان به‌عنوان دولت قانونی افغانستان زیر فشار قرار داد (رشید، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۲).

جمعیت علمای اسلام مبارزه با آمریکا و غرب و دفاع از جنبش‌های اسلامی را یکی از اصلی‌ترین محورهای سیاست خارجی خود قرار داده است. مولانا فضل‌الرحمن در ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۹ در یک سخنرانی عمومی در لال مسجد در اسلام‌آباد، حکم جهاد علیه آمریکایی‌ها را صادر کرد. او به آمریکا هشدار داد که اگر علیه طالبان در افغانستان وارد عمل شوند به منافع آنها حمله خواهند کرد. چهار روز پس از اعلام جهاد وقتی نماینده سفارت آمریکا در سوم اوت به دیدار فضل‌الرحمن در منزلش در دیره اسماعیل خان رفت، وی بر موضع قبلی خویش پافشاری کرد (عارفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۸).

با به قدرت رسیدن گروه طالبان، مراکز آموزشی که در داخل افغانستان با حمایت مالی پاکستان و کشورهای عربی ایجاد و در اختیار حزب اسلامی گلبیدین حکمتیار بود به گروه‌های نظامی منشعب شده از جمعیت علمای اسلام تعلق گرفت. در سال ۱۹۹۶ کمپ بدر که با سرمایه عربستان و امارات متحده عربی در دوران جهاد در افغانستان ساخته شده بود به سازمان نظامی حرکت‌الانصار

به رهبری فضل‌الرحمن خلیل سپرده شد. حرکت‌الانصار یکی از گروه‌های جدا شده از جمعیت علمای اسلام است که به تندروی و افراط‌گرایی شهرت دارد. جنجگویان این سازمان در افغانستان، کشمیر، چین و بوسنی فعالیت‌های تروریستی انجام داده‌اند. این مرکز نظامی در سال ۱۹۹۹ هدف حمله موشکی آمریکا قرار گرفت و نابود شد (رشید، ۱۳۷۷، ص. ۱۳۷).

طالبان همچنین به رهبران سپاه صحابه، از گروه‌های انشعابی جمعیت علما در کابل پناه دادند. در سال ۱۹۹۸ بعد از حملات گروه سپاه صحابه به شیعیان و خانه فرهنگ کنسولگری ایران در ملتان، ملک اسحاق و ریاض بسرا دو متهم اصلی ترور به افغانستان فرار کردند و طالبان در شهر کابل به آنها پناه دادند. گروه‌های تروریستی سپاه صحابه و لشکر المجاهدین در منطقه دارالامان شهر کابل نیز مرکز بزرگی ایجاد کردند. به دلیل اهمیت این منطقه افراد غیر نظامی اجازه گشت و گذار در آن نداشتند. در پی حملات هوایی آمریکا در سال ۲۰۰۱ این مرکز به کلی نابود شد (مژده، ۱۳۹۰).

نتیجه

در شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان عوامل داخلی و خارجی متعددی مهم بوده‌اند. نبود اندیشه‌ها و گروه‌های بنیادگرایانه در گذشته افغانستان و کمک‌های آشکار کشورهای پاکستان و عربستان سعودی سبب شده است تا پژوهشگران به هنگام تبیین علت‌های به قدرت رسیدن طالبان بیشتر به توضیح نقش دولت‌ها و سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی در این فرایند بپردازند. این تبیین‌ها نادرست نیستند؛ اما نگاه یک‌سویه به دولت‌های خارجی می‌تواند به غفلت از نقش گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی خارجی در شکل‌گیری طالبان و در مجموع به نتایج نادرستی بینجامد.

اولویت دادن به نقش عوامل خارجی در شکل‌گیری و قدرت‌یابی طالبان زمانی روشن‌تر خواهد بود که افزون بر دولت‌ها و حتی مقدم بر آنها به شناخت گروه‌های بنیادگرای پاکستانی و اندیشه و بنیان‌های فکری آنها، مجاری تأثیرگذاری بر طالبان و سپس زمینه‌های این تأثیرگذاری پرداخته شود. مهم‌ترین جریان خارجی مؤثر بر شکل‌گیری اندیشه طالبان در دهه ۱۹۹۰ جمعیت علمای اسلام در پاکستان بوده است. این گروه که نماینده رسمی مکتب دیوبندی در پاکستان است در سال‌های جهاد افغانستان با جلب فرزندان مهاجرین در مدرسه‌های خود و آموزش‌های مذهبی افراطی، در ایجاد گروه طالبان نقش آشکاری داشت. جمعیت علما با استفاده از روحیه پشتون‌والی، زبان و مذهب مشترک توانست پشتون‌های مناطق جنوبی و شرقی را در قالب یک گروه مذهبی - سیاسی متحد کند. رهبران طالبان که از مدرسه‌های دینی جمعیت علمای اسلام و دیگر گروه‌های بنیادگرای اسلامی در پاکستان فارغ‌التحصیل شده‌اند؛ پس از به قدرت رسیدن قوانین سخت‌گیرانه‌ای را به اجرا گذاشتند که مدرسین پاکستانی، در آرزوی تحقق آنها در کشور خود بودند. غرب

ستیزی، توسل به خشونت و حمایت از اقدام‌های تروریستی و خشونت‌بار، بی‌اعتنایی به نقش و رأی مردم در حکومت و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، مخالفت با حاکمیت ملی، سلب حق قانونگذاری از مردم و نمایندگان آنها، بی‌اعتنایی به قوانین و رویه‌های بین‌المللی شناخته شده، مخالفت با حقوق بشر و حقوق زنان، قشری‌گری و توسل فقط به ظاهر شریعت و شیعه ستیزی در نظر و عمل همگی بذرهایی هستند که توسط جمعیت‌العلمای اسلام و دیگر گروه‌های کوچک و بزرگ بنیادگرا در پاکستان از راه مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی در زمین مستعد طالبان افغانی کاشته شد. محصول آن، دولت طالبان و رویه‌ها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی آن بود که برای پنج سال در افغانستان حکومت کرد. دولت طالبان با عملیات نظامی و تهاجم خارجی از قدرت به زیر کشیده شد. اما تا زمانی که اندیشه‌های بنیادگرایانه نفوذ و منافع متعارض قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای وجود دارند، احتمال بازگشت آن نیز می‌رود.

منابع

الف) فارسی

۱. اندیشمند، اکرم (۱۳۸۶)، ما و پاکستان، کابل: نشر پیمان.
۲. انصاری، بشیر احمد (۱۳۸۲)، افغانستان در آتش نفت، کابل: بنگاه انتشارات میوند.
۳. پسندیده، ابوالفضل (۱۳۷۴)، بررسی وهابیت و نفوذ آن در شبه‌قاره هند، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۴. جمالی، جواد (۱۳۹۰)، افراط‌گرایی در پاکستان، تهران: موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۵. حسن زاده، زهرا (۱۳۸۹)، بررسی نقش طالبان در فرآیند دولت - ملت سازی در افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۶. حقانی، حفیظ الله (۱۳۷۷)، از خاب ملا تا امارت مؤمنین، ترجمه رحیم الله صافی، کابل: نشر میوند.
۷. دیونز، انتونی (۱۳۷۷)، طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، تهران: نشر ترانه.
۸. رشید، احمد (۱۳۷۷)، طالبان، زنان، تجارت، مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، ترجمه نجله خندق، تهران: نشر بقعه.
۹. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه اسدالله شفیعی، تهران: نشر دانش هستی.
۱۰. رشید، احمد (۱۳۸۳)، کابوس طالبان، تهران: موسسه فرهنگی - هنری غزل پویا، نشر هوای رضا.
۱۱. سیقل، محمود (۱۳۷۷)، طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، تهران: نشر ترانه.

۱۲. شریفی، علی‌رضا (۱۳۸۸)، «نقش پاکستان در پرورش مذهبی قومی طالبان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۶۰، ص. ۳۵-۲۲.
۱۳. شفیع‌نوذری (۱۳۸۵)، «نقش دیوبندیسلم در سیاست و حکومت پاکستان با تأکید بر جمعیت علمای اسلام»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام*، سال هفتم، شماره ۲۸، ص. ۹۲-۶۹.
۱۴. طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، *افغانستان در قرن بیستم*، قم: نشر عرفان.
۱۵. عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۰)، «پاکستان و بنیادگرایی اسلامی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره ۱۶، ص. ۲۷۸-۲۶۱.
۱۶. عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۲)، *جنبش‌های اسلامی پاکستان و ناکامی نظام اسلامی*، قم: نشر بوستان کتاب قم.
۱۷. فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶)، *فرق تسنن*، تهران: نشر ادیان.
۱۸. فوزی، حبیب‌الله (۱۳۹۰)، *مصاحبه*، کابل.
۱۹. مزده، وحید (۱۳۸۲)، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نشر نی.
۲۰. مزده، وحید (۱۳۹۰)، *مصاحبه*، کابل.
۲۱. ملا عمر عیسی، صالح (۱۳۸۱)، *قوانین ملامر، مجموعه قوانین و آیین‌نامه‌های طالبان در افغانستان*، تهران: نشر نگاه امروز.
۲۲. *منشور جمعیت علمای اسلام*، (۱۹۹۵)، لاهور: دفتر مرکزی جمعیت علمای اسلام.
۲۳. موثقی، احمد (۱۳۷۴)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، تهران: سمت.
۲۴. مهدوی، جعفر (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی سیاسی جنبش طالبان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۲۵. نجف‌زاده، مهدی (۱۳۸۳)، «کارکردهای سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، پاکستان و روسیه در بحران افغانستان»، در: *کتاب آسیا (۳): ویژه افغانستان پس از طالبان*، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ص. ۱۷۴-۱۳۳.
۲۶. هاشمی، محمود (۱۳۸۰)، *تفکر دینی طالبان*، تهران: نشر موسسه فرهنگی ثقلین.

(ب) انگلیسی

1. Ashutosh, Mirsa, (2003), *Ris of Religious Parties in Pakistan: Causes and Prospects*, *Strategic Analysis*, Vol.27, No. 2, pp. 186-215.
2. Kamran, Taher, (2010), *Evolution and Impact of Deobandi Islam in the Punjab*, *The Historian Journal of GCUL*, Vol.12. No. 4, pp.28- 50.

3. Roy, Oliver, (2002), **Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan**, UNHCR, Writent Paper No. 06/2001. http://www.academia.edu/1453553/Islamic_Radicalism_in_Afghanistan_and_Pakistan,(Accessed on: 14/1/2014)
4. Robinson, Francis, (1988), **Varieties of South Asian Islam**, Center for Research in Ethnic Relation, Coventry: University of Warwick.
5. Tariq, Mohammad, (2010), **Deobandi Madaris, The Counterculture Context**, Perth: University of Western Australia.
6. I.C.G (International Crises Group), (2002), **Pakistan: Madrasas, Extremism and the Military**, Islamabad. Report, No.36, pp.1-29.
7. Wilson, John (2011), **Raical Islam's, Long War in Pakistan**, **ORF Discourse**, Observer Research Foundation, Vol. 5, No.12, <http://www.Orfonline.org/cms/sites/orfonline/html/paper/pdf/willson1.pdf>,(Accessed on: 14/1/2014).

